

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در مناقشه‌ی ثانیه بود، در استدلال به طایفه‌ی اولی از احادیث حلّ و روایت مسعده
ابن صدقه، حاصل اشکال ثانی این هست که این روایت اصلاً ربطی به «إصالة الحلیة و
البرائة» ندارد نه در شبهات حکمیه و نه در شبهات موضوعیه. بلکه متعرض امر آخر است،
که حالا کسانی که گفتند متعرض امر آخر است مجموعاً علی ما ظفرنا علیه چهار شاید
مسلک داشته باشند و چهار معنا. معنای اول این بود که: این فقط دارد جعل حلیت واقعیه
می‌کند برای اشیاء به عناوین اولیه‌شان. کل شیء حلال؛ همه چیزها حلال است، تا وقتی
که بفهمی که این بفهمی‌اش هم طریقی است یعنی تا وقتی که حرام نشده حلال است.
اگر حرام شد اعلام حرمت کردند نسخ می‌شود آن حلیت. و الا حلال است. این یک معنا.

معنای دوم: این بود که صدر متعرض حلیت است برای اشیاء به عناوین الواقیة و الأولیة
ولی ذیل که حتی باشد می‌خواهد استصحاب او را بیان بکند. پس این روایت متعرض دو
مطلب است صدرراً حکم واقعی، ذیلاً استصحاب. ولی باز ربطی به برائت و اصالة الحلیة
ندارد. این هم مختار مرحوم محقق خراسانی در کفایه در استصحاب هست.

نظریه‌ی سوم و استظهار سوم؛ این هست که فرمودند: این روایت، این دو مطلبی که در
آن دو نظریه‌ی قبل گفته شد افاده نمی‌کند بلکه می‌خواهد بگوید که هر چیزی که تحت ید
شماست، تحت سلطه‌ی شماست به حسب قوانین شرع تحت سلطه‌ی شما و تحت ید
شماست. خانه‌ای در آن می‌نشینید تحت ید شماست، با همسری ازدواج کردید آن هم
تحت سلطه‌ی شماست و هكذا و هكذا. در این موارد دیگه به هیچ وجه دست از این ظهور
و این که این مال شماست، این مورد سلطه‌ی شماست برنذارید به هیچ دلیلی الا دو
دلیل: یک؛ علم، علم صد درصد پیدا کنید. دو؛ بیّنه. دیگه هیچ دلیل دیگری در این باب حجت
نیست. این جور موارد که شما ید دارید، ید بالمعنی الاعم که شامل ملک می‌شود،
مملوک‌ها می‌شود، شامل زوجه هم می‌شود. شما که ید دارید این جاها به هیچ دلیلی، به
هیچ وجهی رفع ید نمی‌شود از این مقتضای ید الا این که علم پیدا کنید یا بیّنه قائم بشود.
پس بنابراین خبر عدل واحد آن جا حجت نیست، خبر ثقه آن جا حجت نیست، استصحاب و
سایر امارات و فلان، این‌ها حجت نیست، فقط این دو تا آن جا حجت است. چرا؟ چون
این ید یک اماره‌ی قویه است. و از اماره‌ی قویه و محکمه لا یرفع الید الا به این که از او
أقوی باشد. اقوی عبارت است از علم صد درصد یا بیّنه عادل. دو شاهد عادل بیابند اخبار
بکنند. پس این را می‌خواهد بگوید آن وقت الأشیاء کلها علی ذلک این یعنی الأشیاء که
این جوری است، تحت سلطه‌ی شما هست نه الأشیاء مطلقاً ولو تحت سلطه‌ی شما
نباشد، شما بر آن ید نداشته باشید، مثلاً مثل اول ماه، برای ما اول ماه.. این، این را
نمی‌خواهد بگوید، چون اول ماه تحت ید ما نیست، سلطه‌ی ما نیست و شاهد بر این

مسأله همین مثال‌هایی است که امام(ع) زد. تمام این مثال‌ها همین جور تحت ید ماست، چیزی را خریدیم، عیدی را خریدیم، ثوبی را خریدیم، با کسی ازدواج شده که حالا بعد از این که تحت ید او است حالا تازه شک می‌کند که این نکند اخت رضاعی‌اش باشد، یا اخت نسبی‌اش باشد، این شک را می‌کند. فلذا اگر جایی ابتدائاً می‌خواهد با یک کسی ازدواج کند آن‌جا را اصلاً این حدیث نمی‌گیرد. ابتدائاً می‌خواهد ازدواج کند حالا شک می‌کند این خواهر رضاعی‌اش هست یا نیست. این جا این حدیث نمی‌گیرد آن را. آن جا اگر خبر واحد هم آمد گفت که این نه اخت رضاعی تو نیست کافی است، آن جا ممکن است بگویم کافی است اما جایی که ید آمده بعد از این که ید آمده است و سلطه تحقق پیدا کرده است، آن جا دیگه می‌فرماید نه، از این لا یرفع الید، از این ید و اماریت این ید، الا به این که علم پیدا کنیم. پس در نتیجه آن صدر حدیث که فرمود کل شیء هو لک حلال حتی تعلم أنه حرام بعینه این جا آن‌چه که ابتدائاً به ذهن ما می‌آید در اثر قیاس به اشباه و انظارش، این است که کل شیء مبتدا است، هو لک حلال خبر است. ولی واقعاً این جوری نیست این جا، به همین قرینه‌ی مثال‌ها. بلکه این هو لک، صفت شیء است، کل شیء هو لک حالا حلال، هر چیزی که آن برای توسل در اثر ید و برای تو بودن آن اثبات شده، آن حلال. پس خبر حلال است. هو لک صفت است برای آن کل شیء، کل شیء هو لک حلال. و حالا یا امام(ع) همین جمله را این جوری فرمودند و بعد تا آن وقت‌ها که قرائت و سماع بوده می‌فهمیدند که امام این جوری فرمود که: کل شیء هو لک، حلال. حالا قرائت و سماع‌ها از بین رفته ما حالا نمی‌دانیم ولی به قرینه‌ی.. به حمدالله به قرینه‌ی مثال‌هایش می‌فهمیم. چون چه طور این قرینه می‌شود؟ این مثال‌ها چرا قرینه می‌شود؟ برای این که گفتیم، این مثال‌ها اصلاً جای براءت نیست، جای اصاله الحلیه نیست. حالا می‌شود امام یک قاعده‌ی کلی بگویند مثال‌هایی بزنند که ربطی به آن ندارد. و حمل بر تنظیر کردن این هم که آقای آخوند فرمودند که گفتیم این را خیلی بعید است. مگر امام احتیاج به تنظیر دارد، قاعده‌ی کلی را می‌گوید. پس از این مثال‌ها که مثال باید مصداق ممثل باشد، مثال آن قاعده‌ای باشد که دارد می‌گوید. این نشان می‌دهد که پس آن صدر دارد همین را می‌گوید. کل شیء هو لک، این حلال تا بدانید. ابتدائاً فرمودند تا بدانی. در ذیل یک چیزی کنار بدانی هم گذاشته حضرت و آن هم این است که بینه هم قائل شوید. همه‌ی مثال‌های شش‌گانه هم هو لک است. ثوبی که خریده و مدتی... هو لک است، عیدی که خریده و آن هم هو لک است، زوجه‌ای که با آن دارد زندگی می‌کند و حالا شک می‌کند، هو لک است، همه‌اش هو لک است.

س:؟؟

ج: چرا جور در نیاید.

س: معلوم به عینه است دیگه؟

ج: بعینه بفهمید بله، اگر فهمیدی حالا یا این، یا یک چیزی که خارج از چیز است. یا این خواهر رضاعی‌ات است یا آن. یک خواهر رضاعی من دارم، حالا یا این که زوجه‌ام است الان یا آن کسی که؟؟ می‌گوید این فایده‌ای ندارد، بعینه بفهمی، بفهمی خود این خواهر رضاعی‌ات است، آن وقت دست از این ید بردار. این معنایی است که مرحوم امام قدس سره در طهارت فرمودند، در بیع فرمودند، در اصول‌شان هم فرمودند، و فرمودند اگر چه ابتدائاً این مطلبی که به ذهن ما می‌آید که حالا من هم موقع مطالعه کردن به ذهنم خطور

می‌کرد که لعل این جوری باشد؟ ولی دیدم حالا بعد این بزرگان مطرح فرمودند که اگر چه یثقل علی الأسماع به گوش‌ها خیلی ثقیل است که این حرف، هو لک را صفت آن قرار بدهیم. ولی بعد از این که تأمل می‌کنیم می‌بینیم اشکال از حدیث قابل رفع نیست، الا به همین. و وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم این بخواهد این‌ها مثال آن کبری باشد، چاره‌ای نیست جز این که معنایش همین باشد که ما داریم می‌گوییم.

س:؟؟ شهید صدر...

ج: شهید صدر که تلمیذ امام است. امام که آن وقت که می‌گفتند شهید صدر شاید طلبه هم نشده بوده.

س: ...

ج: شهید صدر هم حرف دیگری می‌زند حرفش این نیست.

س: ...

ج: از خیالات شماسست. شهید صدر عمری نکردند. شهید صدر رضوان الله علیه شاید 45 سال‌شان و این‌ها بود که شهید شدند. ولی در همین عمر کم آن استعداد قوی، آن.. رضوان الله علیه ولی نه شهید صدر عمری ندارد. شهید صدر شاید پسر امام حساب می‌شود یا نوهی امام حساب می‌شود و امام این حرف‌ها را در آن جوانی‌های‌شان هم زدند یعنی.. بعد هم البته استمرار داشته چون در بیع هم همین را فرمودند، طهارت‌شان که جوانی‌های‌شان است این را فرمودند. در اصول‌شان هم فرمودند. که پخته‌ترین جایی که حالا فرمودند در بیع است.

س: ...

ج: فی نفسه ابتدائاً چرا. ولی با آن قرینه‌ی جلیه. حالا یک خرده صبر بفرمایید تا فرمایشات ایشان تمام بشود.

پس یکی آن قرائن است که همان مثال‌هاست. قرینه‌ی دومی که ایشان به آن اعتماد می‌کنند یعنی می‌گویند این هم می‌تواند تأیید بکند همین آوردن هو است، برای چی ضمیر فصل آورده، می‌گفت کل شیء لک حلال؟ این هو را که می‌آورد برای فرد می‌خواهد جدا کند. به خصوص که این هو را مُصدر به فاء نفرموده، اگر با فاء مصدر فرموده بود باز معلوم بود که به قبل نمی‌خورد. می‌فرمود کل شیء فهو لک حلال، اگر این جور می‌فرمود فهو کسی احتمال نمی‌داد که این دیگه صفت برای شیء باشد. پس این که هو را آورده با این که احتیاجی نبود اگر فقط می‌خواست بفرماید کل شیء لک حلال، این لک حلال می‌فرمود. هو را برای چه آورده؟ این درج هو و عدم اصرار این هو به فاء که مسلّم شود

که به قبل مربوط نمی‌شود، این‌ها قرائنی است که می‌تواند اطمینان‌بخش باشد و برای ما روشن کند که این ..

س: اگر هو نبود باز می‌شد...

ج: بله می‌شد ولی این دیگه برای این که تقویت شود.

«و الإحتمال الثانی الذی یمكن أن یكون ثقیلاً علی الأسماع ابتداءً و لیس بعیداً بعد تنبه لخصوصیات الروایة» اما بعد از این که به خصوصیات روایت توجه کنیم دیگه بعید نیست، «هو أن المراد بقوله (ع) کل شیء هو لک حلال أن ما هو لک بحسب ظاهر شرع حلالٌ فیکون قوله هو لک من قیود الشیء و حلالٌ خبره.»

س: ...

ج: مگر تابع نیست؟ هو لک دیگه. یعنی این قیود است و تابع هم هست. این هو لک صفتی است که، جمله‌ای است که صفت برای شیء واقع می‌شود.

س: ...

ج: احسنت، درست است، کل شیء ابهام ندارد. مثل معرفه است، همه چیزها. نگفتند یک چیزی. همه چیز، دیگه ابهام ندارد دیگه، مثل معرفه می‌ماند.

س: ...

ج: یک خرده با تأمل صحبت بکنید. همه چیز که ابهام ندارد که، معرفه است اما بگویید رجلٌ .. اما بگویید کل رجلٌ، کل انسانِ ابهام در آن نیست که. همه هستند، همه مصادیقش هست. مثل این است که بگویید زیڈ. زیڈ را می‌شناسیمش دیگه، کل انسان همین جور است، کل رجل همین جور. پس با حرف آن جا هم منافاتی ندارد.

س: ... از لحاظ نقدی معرفه نیست...

ج: چرا دیگه معرفه مگر یعنی چی؟ شما..

س: به شرطی که اضافه به معرفه شده باشد دیگه، یا مضاف الیه آن باید معرفه باشد..

ج: آقای عزیز این حرف‌ها که .. معرفه یعنی... نه این که فقط ال باشد. آن‌ها هم مصادیق

معرفه است. معرفه باشد یعنی مشخص باشد، آن که گفتند یعنی مشخص باشد. مردد نباشد.

س: مردد نباشد... مبتدا و خبر و صفت.. ضمیر فصل هم نباشد اخلاقی در آن مدعا..

ج: حالا شما اسمش را ضمیر فصل می‌خواهید نگذارید.

س: ...

ج: بعد ایشان می‌فرمایند که.. پس یکی آن مثال‌ها شد، یکی هم این جهت شد که ضمیر آورده در این جا. و این که این ضمیر را مصدر به فاء نفرموده. این که ضمیر را مصدر به فاء نفرموده این را در بیع‌شان فرمودند. اضافه کردند، در طهارت این که حالا این فاء نیاورده، این را در طهارت ندارد ولی این که ضمیر آورده را در آن جا دارد. مراجعه می‌فرمایید به کتاب الطهارة، جلد 4، صفحه 263 تا 265.

س: ببخشید این استدلال امام این نیست که ما هو لک را یا لک را صفت به شیء بدانیم. بلکه اگر هو لک را طبق این معنا چی بکنیم، بعد بگوییم شیء یک..

ج: نه موضوع مشخص نشده. هو لک یعنی تحت سلطه توسع. چون ما می‌خواهیم بگوییم این روایت موضوعش این است، راجع به آن دارد حرف می‌زند، از این جهت فرموده هو لک، یعنی کل شیء هو لک، یعنی برای توسع، این مفروق عنه است و تحت سلطه توسع نمی‌خواهیم همه چیزها را بگوییم، نه چیزهایی که هو لک آن مسلم است، این دیگه لا یرفع الید عنه چون این حجت قویه است، ید حجت قویه است. این سلطه، سلطه به معنی الاعم حجت قویه است، با هیچ اماره‌ای دست از این برداشته نمی‌شود مگر این که علم پیدا شود یا بینه قائم شود، سایر امارات و حجج توانایی معارضه با این حجت قویه که موجب رفع ید از این بشود را ندارد، پس دارد این را بیان می‌کند، این روایت در صدد این است که بگوید این ید، ید بمعنی الاعم آن چنان قوتی دارد از میان حجج که لا یرفع الید عنه فی ای موضع؛ نه قاضی، نه خودت، نه کس دیگه مگر این که علم یا بینه بر خلافش قائم شود. امارات دیگه هیچ فایده‌ای ندارد. فلذا می‌فرماید:

«فعليه تكون الرواية بصدد بيان أن ما هو لک، بحسب الأمارات الشرعية و نحوها، لا تنقطع حليته الا بالعلم الوجداني و خصوص البينه من بين الأماراة و ليست بصدد بيان الحكم الظاهري».

و در بیع‌شان فرمودند:

«و يمكن ان يقال، إن قوله(ع) كل شيء هو لک حلال، يراد به أن كل شيء يختص بك و أن كان تحت يدك (مثل مملوكها)، أو تحتك (مثل زوجة)، فهو حلال و لا سيما مع الذكر ضمير الفصل فيها من غير تصديره بالفاء. و حينئذ تندرج الأمثلة المذكورة تحت الكليه (همه‌ی این مثال‌ها تحت آن وارد می‌شود) و یندفع الإشکال أن الرواية فإن من الواضع

فیما إذا قامت الحجة العقلانية و الشرعية على شيء أنه لا ترفع اليد عنها إلا بحجة اقوى و
هى العلم الوجدانى و البينه الشرعية و عليه فتكون الرواية اجنبیه أن أصل الحل و عن
المقام».

س: ... خواهر رضاعی...

ج: خانمی، خانمش که احتمال می‌دهد خواهر رضاعی‌اش باشد، الان تحت سلطه‌اش
است، با او ازدواج کرده، چند سال است با هم زندگی می‌کنند امروز این شبهه برای او
پیدا شده که نکند این خواهر رضاعی ما باشد. چون مادر بزرگ‌مان این جوری می‌گفت و
آن جوری احتمال می‌دهم این باشد. می‌گوید آقا این که خانمت بوده چند سال هم با هم
بودی، با این شبهه‌ها و با این چیزها رفع ید نمی‌شود. اگر یک کسی هم بیاید بگوید ولو ثقه
باشد، ولو عادل باشد، رفع ید نمی‌شود باید علم پیدا کنی. یا بینه‌ی عادله پیدا کنی. این
جاها رفع ید نمی‌شود.

این مطلب که حالا امام خیلی به طور واضح توضیح دادند این را، فرمودند در کلمات
بعض محدثین هم وجود دارد. مرحوم سید نعمت‌الله جزایری یک کتابی دارد منیع الحیة که
راجع به مباحث اجتهاد و تقلید است، ایشان در آن جا این جوری فرموده:

«و يتحصل من هذا الحديث معنا الآخر له و لما بمعناه». این حدیث، حدیث همین کل شیء
هو لك حلال و احادیثی که به همین معناست مثل کل شیء مطلق آن‌ها را هم ایشان
همین معنای این جا را برای آن‌ها هم خواسته بکند مثل کل شیء لك مطلق البته من
ندیدم تا حالا روایت کل شیء لك مطلق، کل شیء مطلق است. لك مطلق حالا ایشان
نقل می‌کند.

«و يخرج به عن الاستدلال بحجة الأصل» با این معنایی که ما می‌گوییم دارد. این روایت‌ها
از استدلال برای حجیت اصل برائت و این‌ها خارج می‌شود «و هو أن يكون قوله هو لك
صفة الشيء لا خبر للمبتدأ، بل يكون الخبر هو قوله حلالاً. و حاصلُ المعنا أن كل شيء
موصوفٍ بأنه لك و منصوبُ اليك بالملكية و نحوها فهو مستمرٌ على الحلية حتى يرد عليك
فيه نص يحرمه أو ينجسه أو يكرهه أو نحو ذلك.»

این یک قسمتی‌اش با فرمایش امام درست منطبق است. این ما یرفع به الید را یک
چیزهایی قرار داده ایشان که ما يُحَرِّمُه، نصی وارد شود یعنی روایتی، نصی. این را از
کجا آوردی؟ نصی وارد شود که بر شما تحریم بکند یا تنجیس؛ بگوید نجس است، یا بگوید
مکروه است و امثالی که از حلیت در بیاید. حالا این ذیلش را این جوری معنا کرده ایشان.
امام آن ذیل را فرمود که نه، یعنی علم پیدا کنی یا بینه قائم بشود. ایشان آن ذیل را به
معنای نص معنا کرده.

س: نص می‌تواند ... نص لغوی باشد؟

ج: نه. نصٌ یحَرِّمُه. حالا باید خیلی بگوییم مسامحه کرده، بگوییم ان شاء الله این مقصودش
باشد. و باز از اعلامی که این معنا به ذهن‌شان خطور فرموده و اختیار حتی فرمودند،

سیدنا الاستاد آیت الله زنجانی است در کتاب النکاح شان. ایشان هم فرموده: از مثال‌هایی که زده شده و سپس قانون کلی الأشياء كلها علی ذلک آمده است، معلوم می‌شود که موضوع روایت فقط ذوا الید است، ذو الید به معنای عام هم لابد می‌گوید. یعنی تصرفات ذو الید بر چیزی که تحت ید اوست مادامی که یقین یا دو شاهد عادل یا اقرار و امثال آن، ایشان حالا اقرار را هم از ادله‌ی قویه گرفته‌اند. برخلافش نباشد محکوم به صحت است و اعتبار ذو الید بر قوت خود باقی است. بنابراین با این روایت فقط می‌توان نفی حجیت خبر عدل واحد در خصوص موارد ذو الید نمود. بحث ایشان این است که آیا خبر واحد عادل حجت است یا نه؟ عده‌ای گفتند این حجت نیست، چرا؟ چون این سیره‌ی عقلایی مردوع است به این روایت مسعده، مسعده می‌گوید بینه باید باشد. پس شارع دارد آن سیره عقلایی را رد می‌کند. ایشان می‌گویند نه، این سیره فقط یک جا را دارد رد می‌کند. نه مطلقاً، آن جایی که ید باشد را دارد رد می‌کند بنابر این جاهای دیگه سیره‌ی عقلایی به حال خودش باقی است ما بر خبر واحد عدل هم می‌توانیم عمل بکنیم. اما در جایی که ذو الید نیست مانند اثبات اول ماه با خبر عدل واحد این روایت نسبت به آن ساکت است و نفی حجیت نمی‌نماید. ایشان بعد در قسمتی از کلام دیگرشان در... حالا این صفحه... جلد یازده صفحه 89 از همین تقریرات بحث‌شان است. فرمودند این معنایی است که از خود روایت استفاده می‌شود. بنابر این معنایی که اصولیین برای روایت گفته‌اند و روایت را بیانگر اصالة الإباحه می‌دانند و آن را روایتی در مقابل اخباری‌ها قرار داده‌اند معنای صحیحی نیست. این ربطی به باب الإصالة الحلیه و براءة ندارد تا بخواهید علیه اخباری‌ها که این جا قائل به احتیاط هستند استدلال کند، این حرف دیگری دارد می‌زند. می‌گوید آن جایی که ید داری آن حجت است آن ید شما. هیچ چیزی در مقابل آن قد نمی‌تواند علم کند الا علم و یقین یا بینه. آن را دارد می‌گوید. ربطی ندارد به این‌ها.

پس ایشان هم نظیر همان فرمایش امام رضوان الله علیه را می‌فرمایند. سید نعمت الله جزایری هم این. پس بنابراین اگر ما فقه الحدیث را این جور بفهمیم و این جور استظهار کنیم از این حدیث شریف قهراً دیگه ربطی به این باب پیدا نمی‌کند. و این خودش خیلی مطلب مهمی است، چون این حدیث مسعدة ابن صدقة به خیلی جاهای فقه اثرگذار هست. من الطهارة الی الدیات چون مثبتات آن موضوعات این حرف می‌آید آقا این که فتوا می‌دهند خیلی‌ها به این که خبر واحد حجت نیست در موضوعات ولو عادل باشد، ثقة باشد، حجت نیست. بینه باید باشد. این‌ها هم استدلال‌شان معمولاً به همین روایت است.

س: ...

ج: عیب ندارد جمله صفت برای شیء است.

س: ...

ج: حالا شما جهت ادبی دیگه با حضرت عالی باشد. شما این را فصل بگیرید. بله ضمیر فصل هم آبا حیثیت مبتدائیت ندارد.

س: نه بین ضمیر الفصل نیست... بگویم مبتدای متعارف است؟

ج: شما بفرمایید مبتدا است. حالا این مهم نیست. ما حرف مان این است بینید ما حرفی که از..

س: ...

ج: نه خود امام فرمودند ضمیر فصل است.

س: ??

ج: خود امام فرمودند...

س: ضمیر فصل نمی توانیم بگیریم. ضمیر فصل بین مبتدا و خبر می آید احتمالاً منظور امام ضمیر فصل اصطلاحی نباشد..

ج: نه ضمیر فصل است. دیگه یک اصطلاح جدیدی که ایشان جعل نمی کند. حالا فوقش این است که حالا طبق آن اصطلاح خاص نحوین این جا مثنی نشده باشد. علی ای حال مقصود معلوم است چیست. خلاصه ایشان می خواهد بگوید این بند و بیل موضوع است. بند و بیل موضوع است و این خبر نیست. کل شیء هو لک حالا شما هر چه می خواهید از نظر آن جا بگویید این بند و بیل موضوع است کل شیء هو لک، تحت سلطه توسست، تحت ید توسست، مال تو حساب می شده تا به حال، حالا آمد یک چیزی شد شک و تردید برای تو شد هیچ اعتنا نکن، با هیچ اماره ای هم دست از آن برندارد مگر این که یقین وجدانی صد درصد پیدا کنی یا بینه قائم شود، این را دارد می گوید این حدیث. بعد امام قدس سره فرمودند حالا اگر این معنای ما را هم استظهار نتوانید بکنید محتمل است که آن باشد در کنار آن معنایی که مستدلین می گویند. پس خبر فوقش مجمل می شود. مردد بین این می شود که معنایش آن باشد که به درد برائت و إصالة الحلیة می خورد یا این باشد که مطلب دیگری دارد بیان می کند. با توجه به این خصوصیتی که ما گفتیم یعنی آن مثال ها و این آوردن این هو، و این خصوصیات قهراً تردید حاصل می شود بر این که کسی بخواهد بگوید الا و لابد ظهور در آن جا را این تمام نیست پس روایت می شود مجمل فوقش. ایشان به این مطلب که این جا اجمالی هم دارد تا آخر این جور نبوده که قرص بشوند به آن معنا. معنایی که به ذهن شریف شان آمده. تا آخر یک لحظه تردید مایی در ذهن شریف شان هست و لذا بیشتر به طرف اجمال و این که بالاخره معنای حدیث برای ما روشن نیست، و این شاید هم بر عهده ی راوی باشد که این جا آمده نقل به معنا کرده خوب نقل به معنا نکرده فرمایش امام را. که ما الان در آن گیر می کنیم که چه جور. مخصوص که قرائت و سماع هم که از بین رفته نمی دانیم که گفته هو لک، حلال. بین این دو تا را.. یا این که.. چه جوری گفته. چون این نحوه ی قرائت و بیان می تواند خودش بیان بکند، روشن بکند که این چه جوری است. بنابراین می شود مجمل فوقش. پس یا استظهار یا اجمال بنابراین از حیظ استدلال برای برائت و إصالة الحلیة می افتد. این فرمایش این

اعلام ثلاثه.

س: ??

ج: بله دیگه قرینه‌اش را خودش همین فرار داد دیگه. قرینه‌ی جلیه‌اش همین بود که این مثال‌ها با این حرف جور در می‌آید. و مثال واقعی است برای قاعده‌ای که حضرت فرمودند. مثال واقعی است برای قاعده‌ای که حضرت فرمودند.

س: ??

ج: این که دیگه می‌گوید استصحاب حجت نیست فقط علم و بینه. هیچ چیز دیگه باعث رفع ید نمی‌شود. ولو آن جا استصحاب وجود دارد، ولو ما گفتیم استصحاب حجت است، اما استصحاب هم این جا مرجع شما نمی‌تواند باشد. همین دیگه حضرت می‌فرمایند که و الا در آن بیع هم همین جور است استصحاب وجود دارد. اصل این است که در ملک آن آقا باقی مانده یا إصالة الفساد فی البیع. می‌گوید نه هر جا که ... که شما ید داری، دیگه نه استصحاب، نه خبر واحد عادل، نه خبر ثقه، نه هیچ چیز دیگه حجت نیست فقط علم و بینه.

س: ...

ج: بله هست دیگه.

س: ...

ج: چرا شد دیگه ید تحتش است دیگه. تحتک، در مملوک الثوب و خانه و این‌ها تحت ید مملوکی است، ید ملکیت بر آن دارد، در مثل زوجه تحت او هست، ید بمعنی الاعم است. یعنی تحت سلطه‌اش است فلذا اطاعتش باید بکند، تمکین باید بکند، چه بکند. تحت سلطه است دیگه. بنابراین، این سلطه‌ی بمعنی الاعم و ید بمعنی الاعم شامل زوجه هم می‌شود. شامل اماء هم می‌شود، شامل محلل هم می‌شود. این‌ها را هم می‌گیرد. حرف این است که در این موارد این چنین خواهد بود.

س: ...

ج: بله.

این فرمایش مرحوم امام و این بزرگان، در این جا بعضی از تلامذه‌ی حضرت امام قدس سره منافشه کردند یکی این که این حرف فی نفسه بعید است. و لا ینساق الی الذهن.

این فی نفسه حرف بعیدی است خودش و حرف‌های بعید لا ینساق و لا یتطهر از عبارت، این مقدار به این بیان رد کردند امام هم خودش فرمود بله من هم دارم می‌گویم ثقیل بر اسماع است ولی می‌گویم قرینه وجود دارد این جا، به خاطر آن قرینه من این حرف را دارم می‌زنم. و آن قرینه این است که این مثال‌ها هیچ راهی ندارد برای درست کردنش که مثال بر آن قاعده شود، برای آن ممثل بشود، راه درست و حسابی ندارد الا این. از این مثال‌ها آدم می‌فهمد پس آن جا می‌خواهد این را بگوید.

س: شهید صدر یک راه دیگری درست کرده؟

ج: حالا ببینیم اگر راه دیگه‌ای.. حرف شهید صدر را بعداً...

س:؟؟ اگر این فرد با ضمیمه‌ی بگوید که حرف شما منحصرأ تفسیر روایت منحصر به تفسیر شما نیست؟؟

ج: بله. اگر یک معنای واضحی باشد و الا اگر بگوییم آقا حرف شهید صدر اصلاً اقرب است، خیلی بعیدتر از حرف ما هست که فرمایشی که شهید صدر.. حالا تا برسیم به حرف شهید صدر عرض می‌کنیم. پس بنابر این، این که فی نفسه قبول داریم بعید است چون این جمله معمولاً همین طور که خود امام فرمودند در روایت دیگه، بیانات دیگه، برای بیان حکم ظاهری گفته شده، برای برائت و اصاله الحلیه گفته شده. اما این جا که ما می‌گوییم این جهت را. برای این که حضرت هو آورده و حال این که جاهای دیگه هو را نیاورد. ثانیاً مثال‌هایی که زده، از این‌ها از این به خاطر قرائن داریم این حرف را می‌زنیم، پس فی نفسه این نیست.

س:؟؟

ج: الان آن روایت را بحث نمی‌کنیم. امام که آن روایت را این جا معنا نمی‌کند.

س:؟؟

ج: این مؤید امام است. فهو، چون فاء آورده. این جا اتفاقاً می‌گوید چون تصدیر به فاء نفرموده. آن جا تصدیر به فاء فرموده، معلوم است به قبل نمی‌خورد. معلوم است که دنباله‌ی قبل نیست.

س:؟؟ با حلال و حرام باشد؟

ج: شما چرا می‌فرمایید، آن روایت چه ربطی به این روایت دارد. آن کلام را امام شاید ده سال پیش فرموده. این را ده سال دیگه یک کسی دیگه فرموده چه ربطی به هم پیدا

می‌کند.

س: ??

ج: حالا چون وقت گذشته. آقایان یک وقت درس داشته باشند.

این فرمایش هم که آقا فرمودند فردا باید دنبال کنیم این مطلب را. ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.